

عیسی چه کرد؟: درک کار مسیح

درس ۶: تبدیل هیأت

دکتر آر. سی. اسپرول

تو این جلسه، همچنان که به بررسی کار مسیح ادامه می‌دهیم، می‌خواهیم به لحاظ زمانی تا حد زیادی جلوتر برویم. می‌خواهیم از روایت وسوسه‌ی عیسی در بیابان که در آغاز خدمت زمینی‌اش اتفاق افتاد، به تبدیل هیئت او که نزدیک به پایان زندگی‌اش رخ داد، جهشی داشته باشیم. ممکنه براتون سوال باشه که آیا این بدین معناست که هر آنچه بین وسوسه و تبدیل هیئت عیسی اتفاق افتاد بی‌معنا و پوچ بود؟ البته که نه. یکی از دلایلی که می‌خواهم به تبدیل هیئت عیسی بپردازم شخصی و درونی است. همیشه گفته‌ام که اگر این فرصت را داشتم که شاهد عینی چیزی در زندگی عیسی باشم، قطعاً می‌خواهم شاهد رستاخیز او باشم، اما در کنار آن چیزی که بیش از همه می‌خواهم با چشمان خودم ببینم جلال مسیح در تبدیل هیئت او هستش، چون اون صحنه از روایت نه تنها اطلاعات بیشتری راجع به عیسی به ما می‌ده، بلکه پیامی بسیار مهم و حیاتی پیرامون خدمتش نیز به ما ارائه می‌ده. در طول خدمت زمینی‌اش، اغلب به موعظه و تعلیم درباره‌ی آمدن پادشاهی خدا و شفای بیماران و حتی در برخی موارد زنده شدن مردگان مشغول بود. اما یکی از مسئولیتهای اصلی عیسی در تجسمش این بود که جلال خدا را نمایان و آشکار کنه. و این همان اتفاقی است که در اینجا در حضور سه مرد؛ یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا که به حلقه‌ی درونی شاگردان عیسی معروف بودند، رخ داد.

اجازه بدهید این واقعه را از زبان متی براتون بازگو کنم. متی در فصل ۱۷ اینطور می‌نویسه: «و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. و در نظر ایشان هیأت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید. که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند. اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی به جهت موسی و دیگری برای الیاس.» و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!» و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بی‌نهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!» و چشمان خود را گشوده، هیچ‌کس را جز عیسی تنها ندیدند.»

اگه به عقب برگردیم و با هم نگاه کنیم، در ابتدای این سری دروس، در درس تجسم، اشاره کردم که در زندگی عیسی یک پیشرفت کلی وجود داشت که از خوار شدن به تکریم و سرافرازی می‌رسید و مهمتر از همه الوهیتی که از ازل با پدر و روح القدس داشت، در لفاه بود. الوهیت او پنهان شده بود. در واقع در پشت طبیعت بشری او نهفته شده بود. اما اکنون، در حالی که عیسی خدمت علنی خود را که اغلب در جلیل اتفاق افتاد به پایان می‌رسوند می‌خواهد که حرکتش را به سوی اورشلیم ببرد، و با آگاهی کامل از اینکه چه رنج و مرگی در آنجا انتظارش را می‌کشد، و آن را به تازگی در قیصریهی فیلیپی به شاگردانش اعلان کرده بود. قبل از اینکه سفر به اورشلیم آغاز بشه، او از سایرین جدا می‌شه و به همراه پطرس، یعقوب و یوحنا به کوهی بلند می‌رود و به ما گفته شده در حالی که هر سه-چهار نفرشان اونجا بودند، هیئت عیسی در مقابل چشمانشان تبدیل شد. حالا، این به چه معناست؟ کلمه‌ای که «تبدیل هیئت»، ترجمه شده از کلمه‌ی یونانی *metamorpho* می‌آید. و ما در انگلیسی کلمه‌ای داریم که مستقیماً از این واژه گرفته شده؛ یعنی *metamorphosis* یا دگرپسی. ما از این کلمه در دنیا زمانی استفاده می‌کنیم که کرمی را می‌بینیم که دور خودش پیله تنیده و پس از مدتی کاملاً تغییر شکل می‌دهد و آنچه از پیله بیرون می‌آید پروانه‌ای زیباست. پس تبدیل هیئت یا دگرپسی اساساً یعنی دگرگونی، یک تغییر شکل ظاهری. و تغییری که در اینجا در ظاهر عیسی رخ می‌دهد و این سه شاگرد شاهد آن هستند، حقیقتاً حیرت‌انگیز است.

ببینید متی چگونه آن را توصیف می‌کنه: «سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود.» اولین چیزی که متی راجع به آن صحبت می‌کند، چهره و سیمای عیسی است. چهره‌ی او شروع کرد به درخشیدن؛ شروع کرد به تابیدن. نور و درخشندگی خاصی از جلال، درست در برابر چشمان ایشان نمایان گشت. آنها دیدند که صورت عیسی با چنان شدتی درخشان شده که می‌توان آن را به درخشندگی خورشید تشبیه کرد. نمی‌دونم وقتی این توصیف را می‌شنوید چه چیزی به ذهنتان خطور می‌کند اما من به چند چیز در تاریخ نجات فکر می‌کنم. نخستین مورد آن لحظه‌ای در عهد قدیم است که موسی از خدا درخواست کرد که فرصتی برای داشتن یک رویای بزرگ (*visio Dei*) به او بدهد، یعنی مکاشفه‌ای از خود خدا. البته موسی شاهد عینی بوته‌ی مشتعلی بود که نمی‌سوخت. او شاهد عینی رهایی معجزه‌آسای اسرائیل از چنگال ارباب‌ها در دریای سرخ بود. او شاهد اموری بود که خدا در جلال شکیبای خود آشکار نمود و بزرگی و شکوه او نفس‌گیر بود. اما موسی وقتی از کوه بالا رفت، یک رویای بزرگتر درخواست کرد؛ او گفت: «خداوند، تمنا اینکه روی خود را بر من بنمایی.» یادتان هست؟ خدا گفت: «نه موسی.» تو بهتر از آن می‌دونی. به تو می‌گویم چه کار

خواهم کرد. من شکافی در این صخره ایجاد می‌کنم و تو را در آن قرار می‌دهم و سپس عبور خواهم کرد؛ تو پشت مرا خواهی دید، در اصل پشت بیهوه از مقابل تو عبور خواهد کرد و من در یک نظر پشت خود را بر تو نمایان خواهم کرد. اما روی مرا نخواهی دیدی زیرا نوشته شده که هیچ کس نمی‌تواند روی خدا را ببیند و زنده بماند. پس خدا مطابق وعده‌ای که داد عمل کرد و از مقابل موسی عبور کرد، در حالیکه موسی در شکاف صخره پنهان شده بود. و آنچه موسی دید گوشه‌چشمی از جلال خدا و از پشت بود. و ناگهان چهره‌ی موسی با چنان شدتی شروع به درخشیدن کرد که وقتی از کوه به پایین برگشت مجبور شد چهره‌اش را برای قوم بپوشاند که از آنچه می‌دیدند وحشت‌زده شده بودند.

چیزی که درباره‌ی آن صحنه می‌دونیم این هستش که جلال خدا که از چهره‌ی موسی به شکلی عظیم می‌درخشید، جلالی بازتاب شده بود. در واقع، انعکاسی از جلال خود خدا بود. این درخشش از درون موسی نمی‌آمد، بلکه از پشت خدا می‌آمد. اما حالا اتفاقی که در تبدیل هیئت رخ می‌دهد، این نیست که عیسی جلال خدا را منعکس کند. این نور که درخشانتر از خورشید بوده و بر چهره‌ی او تابان است، از درون او ساطع می‌شه، نه اینکه بر چهره‌ی او منعکس شده باشد. منشاء این نور وجود خود عیسی و الوهیت اوست. به‌خاطر دارید که وقتی نویسنده‌ی عبرانیان در نامه‌ی خود درباره‌ی عیسی صحبت کرد، گفت که او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست. حالا، لحظه‌ای به این فکر کنید که خدای پدر در سراسر تاریخ کتاب مقدسی، با این جلال و شکوه خیره‌کننده‌ی ابر جلال حضورش، خود را آشکار می‌کند، همان جلالی که در دشتهای بیت‌لحم آشکار شد، هنگامی که فرشتگان مژده‌ی تولد عیسی را دادند، همان جلال خدا که به‌طور غیرمستقیم تایید و مردم را وحشت‌زده کرد. این جلال خدا به بیان نویسنده‌ی عبرانیان روشنایی خود را از شخص دوم تثلیث می‌گیره، اینکه مسیح، فروغ جلال خداست. منظورم این هست... که رسولان هرگز این لحظه را فراموش نکردند. یوحنا انجیل خود را با این مقدمه آغاز می‌کند: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود» و ادامه‌ی آن. سپس، وقتی به تجسم می‌رسد می‌گوید: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، و جلال او را دیدیم.» پطرس هم اشاره می‌کنه به همین مشاهده جلال که بالای کوه توانست اون را ببیند.

حالا، پولس را در راه دمشق در نظر می‌گیریم. او در حالی که در راه دمشق با سرعت حرکت می‌کرد تا علیه مسیح و کلیسایش جفا برسونه، ناگهان با نوری عظیم که درخشانتر از خورشید نیم‌روز بود، کور شد. او به زمین افتاد و صدایی شنید که به وی می‌گوید: «ای شائول، شائول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» ملاقات او با عیسی در راه دمشق در واقع ملاقاتی با نوری کور کننده بود؛ نوری که حقیقتاً او را به‌طور موقت کور کرد. ما اصطلاحی داریم که به‌راحتی در مورد

کسانی که به مسیح ایمان آورده‌اند به‌کار می‌بریم: اینکه آنها «نور را دیده‌اند.» خب، ما واقعاً آن نور را ندیده‌ایم. ما آن را فهمیده‌ایم، اما با حس بینایی خود و به‌طور مستقیم جلال آشکار شده خدا را مشاهده نکرده‌ایم.

وعده‌ای که برای آینده‌مان در آسمان داده شده، رویایی مبارک است، جایی که خدا را آن‌گونه که هست خواهیم دید. و در کتاب مکاشفه، وقتی به ما گفته می‌شود که اورشلیم جدید از آسمان ظاهر می‌گردد، یوحنا مضمون رویای خود را در جزیره‌ی پتموس بیان می‌کند؛ او در فصل ۲۱، آیه‌ی ۲۲ درباره‌ی اورشلیم جدید صحبت می‌کند و این‌طور می‌گوید: «و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.» و اورشلیم جدید، آن «شهر احتیاج به آفتاب ندارد.» آیا می‌توانید تصور کنید که در این شهر جدید خورشید اصلاً نتابد؟ ماه وجود ندارد. هیچ فانوس و چراغی نیست. این‌گونه به نظر می‌رسد که یوحنا می‌خواهد مکانی شوم و تاریک را توصیف کند، جایی که هیچ نوری وجود ندارد، اما او توضیح می‌دهد که چرا در اورشلیم جدید هیچ خورشید، ماه و چراغی نیست. چون شهر نیازی به آن ندارد؛ زیرا جلال خدا آن را روشن می‌کند و بره چراغ آن است. می‌بینید، وقتی درخشندگی و تشعشع جلال خدا کاملاً آشکار می‌شود و دیگر پنهان نیست، دیگه چه نیازی به چراغ و خورشید هست؟ اونجا کاملاً روشن و درخشان و واضح است، اون هم با درخشش جلال خدا و بره. این همون چیزی است که پطرس، یعقوب و یوحنا روی کوه تبدیل هیئت، طعمش را تجربه کردند. در اینجا عیسی جلال خود و جلال خدا را به ایشان نشان می‌دهد.

حالا بخش دوم این توصیف مربوط به لباسهای عیسی است. لباسهایش مثل نور سفید شده بود. لوقا اضافه می‌کند که جامه‌اش آنقدر سفید شد که هیچ پاک‌کننده و سفیدکننده‌ای نمی‌توانند مانند آن سفید کنند؛ یعنی لباسشویی‌های حرفه‌ای هم نمی‌توانستند چنین جامه‌ی سفیدی تحویل دهند. در این لحظه، حتی تایید هم نمی‌تواند سفیدتر از لباسهای عیسی در آن لحظه سفید کند. آنها کاملاً سفید بودند و هیچ رگه یا نقطه‌ای خاکستری روی آنها نبود، حتی یک خال یا کوچکترین لکه‌ای که بتوان تصور کرد. جامه‌های او می‌درخشید و کاملاً سفید بود که با نوری که از درون او می‌آمد و شدیدتر از نور خورشید بود، هماهنگی داشت.

وقتی درباره‌ی این متن موعظه می‌کنم، همیشه یک کودک را در میان جماعت انتخاب می‌کنم و از او یک سوال ساده می‌پرسم. می‌پرسم «لیمو چه رنگی است؟» «پرتقال چه رنگی است؟» خیلی ساده است، پس من می‌پرسم «لیمو چه رنگی است؟» و تمام بچه‌ها جواب آن را می‌دانند. آنها می‌گویند: «لیمو زرد است.» می‌گویم: «عالی. حالا وقتی چراغها خاموش هستند آن لیمو چه رنگی

است؟ وقتی تاریک است چه رنگی است؟» و آنها شروع می‌کنند... در واقع درگیر یک پرسش فلسفی قدیمی درباره‌ی خصوصیات اولیه و ثانویه می‌شوند. منظورم این است که آنها فرض می‌کنند که وقتی چراغها خاموش می‌شود لیمو هنوز زرد است. نه، ما می‌گوییم که رنگ یک خصوصیت اولیه نیست، بلکه خصوصیت ثانویه است؛ چیزی نیست که ذاتی و در درون شیء باشد. اما رنگی که در این دنیا تجربه می‌کنیم، در نتیجه‌ی تابیدن نور خورشید است. و رنگهایی که می‌بینیم، رنگهایی نیستند که جذب شده‌اند، بلکه بازتابی از رنگین کمان هستند. پس همه چیز در خود و به خودی خود بی‌رنگ است. و اگر رنگی وجود نداشته باشد، تمام آنچه دارید، سیاه است. اگر بازتاب تمام رنگها را داشته باشید، آن کاملاً و بطور مطلق سفید خواهد بود. پس در اینجا رابطه‌ی میان نور و رنگ را می‌بینید. نور از درون مسیح ساطع می‌شود و لباسهایش در این تجربه‌ی تبدیل، در سفیدی خالص و بی‌عیب و نقص شروع به درخشش می‌کنند و بدین‌نحو آن نور را نمایان می‌سازند.

می‌دانید رمان مورد علاقه‌ام به قلم هرمن ملویل نوشته شده و عنوانش *Moby Dick* هست. بهترین فصل کتابی که به زبان انگلیسی تاکنون خوانده‌ام در فصلی از این کتاب با عنوان «سفیدی وال» است که ملویل در آن جنبه‌های بسیاری را که سفیدی به نمادی برای تجربه‌ی بشر تبدیل شده کشف می‌کند: نماد روح و شبه، کوسه‌ی سفید و بزرگ که نماد وحشت است، سفیدی بکارت و پاکی. و او در آن وال سفید بزرگ نمادی زمینی از خدا را دید، جایی که آن سفیدی همزمان که نشان‌دهنده‌ی جلال، قدرت و بزرگی اوست، اما در عین حال پوششی است که هویت او پشتش پنهان شده. اگر فرصت دارید که این فصل را بخوانید، حتماً این کار را بکنید. این متن دانسته و هدفمند بصورت الهیاتی نوشته شده است و قصد ملویل این بوده که الهیاتی باشد.

اما این تجربه بر روی کوه تبدیل هیئت تنها بصری نیست. صبر کنید، ادامه داره. چه چیز دیگه‌ای دیده و شنیده شد؟ در همان حال که ایشان برای مدتی محو این نور سفید شده بودند: «ناگاه دو مرد، موسی و ایلیا، پدیدار گشته، با او به گفتگو پرداختند.» ایشان می‌بینند که موسی و ایلیا می‌آن و با عیسی شروع به گفتگو می‌کنند. در واقع شریعت و انبیا هستند که گرد هم جمع شدند، و به وضوح درباره‌ی سرنوشت و ماموریتی که پیش روی مسیح موعود است با او صحبت می‌کنند. برای اینکه شریعت و نوشته‌های انبیا تحقق یابند، این انسان پرجلال باید رنج بکشد و بمیرد. این فراتر از تحمل پطرس بود؛ پس اینطور گفت: «وای خداوندا، یه لحظه صبر کن، این خارق‌العاده است. می‌خواهم برای همیشه همینجا بمونم؛ می‌خواهم از این تجربه‌ی روحانی لذت ببرم. بگذار سه سرپناه بسازم- یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا، و بر روی

این کوه تبدیل هیئت با یکدیگر وقت بگذرانیم.» و در حالی که این سخنان بیهوده را به زبان می‌آورد، ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت. این ابر پایین آمد و کاملاً آنها را فرا گرفت، و ناگهان ندایی از ابر در رسید که «این است پسر حیب من که از وی خشنودم؛ او را بشنوید.» به او گوش دهید. با شنیدن این ندا، شاگردان سخت ترسیدند و به روی، بر خاک افتادند. ابتدا از آنچه دیده بودند وحشت کردند. و حالا آنها با گوش خود صدای خدا را شنیدند که به ایشان فرمان می‌داد که به عیسی گوش فرا دهند. پس به روی افتادند و ترس بر آنان غلبه کرد؛ اما عیسی آمد و ایشان را لمس کرد. آنها به روی افتاده بودند. عیسی آمد، خم شد و آنها را لمس کرد. سپس گفت: «مشکلی نیست. بلند شوید. لازم نیست بترسید.» و چون چشمان خود را برافراشتند، موسی رفته بود؛ ایلیا هم رفته بود. این تبدیل هیئت تمام شده بود و عیسی را به همان شکلی که در تمام روزهای خدمت زمینی‌اش دیده بودند، مشاهده کردند.

دوست داشتید شاهد آن واقعه بودید؟ وای. نمی‌توانم برای دیدن آن صبر کنم. ما شاهد آن خواهیم بود؛ زیرا آسمان، کوه تبدیل هیئت همیشگی خواهد بود، جایی که دیگر پوشش و پنهان کردنی در کار نخواهد بود، بلکه نور سفید و درخشان جلال خدا و جلال بره‌اش را هر لحظه نظاره‌گر خواهیم بود.